

# روانشناسی و تعلیم و تربیت در قرن بیست و یکم

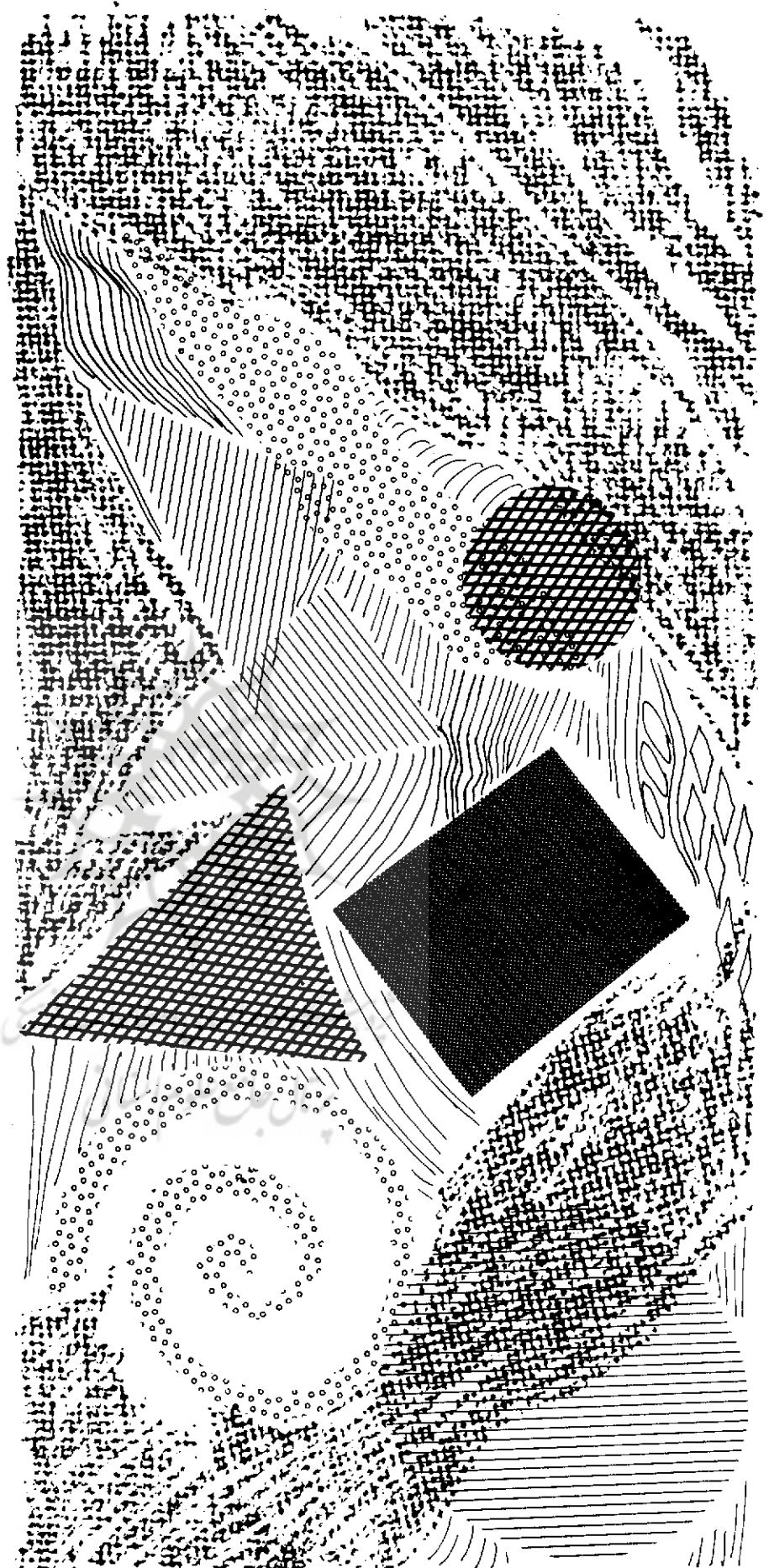
● کاظم کاهانی مقدم

کارشناس علوم تربیتی

● مقدمه

در چهارده قرن پیش پیشوای شیعیان جهان امام علی(ع) عبارت نغز و متقنی به این مضمون فرموده است که: «فرزندان خود را به معیارها و نیازهای آینده پرورش دهید چه اینکه آنان برای زمان و روزگاری غیر از آنچه شما در آن بسر می‌برید آفریده شده‌اند» متأسفانه این دستورالعمل مهم که عنصر زمان را از شروط لازم برای تعلیم و تربیت ذکر می‌کند کمتر مورد توجه اولیای تربیتی و برنامه‌ریزان آموزشی بوده است. «آینده‌نگری»، چراغی به دست اولیاء امروز می‌دهد که کاروان عظیم و عزیز تعلیم و تربیت را با اطمینان بیشتر هدایت نمایند. برای درک دنیای قرن بیست و یکم لازم است بدانیم در کجا ایستاده‌ایم و تاکنون چه کرده‌ایم و با چه توشه و سرمایه فکری و فرهنگی به استقبال قرن بیست و یکم می‌رویم.

اکنون در جهانی زندگی می‌کنیم که بشر



پله‌های ترقی و تمدن را یکی پس از دیگری به سرعت می‌پیماید، در جهانی زندگی می‌کنیم که انفجار اطلاعات و تکنولوژی تشعشعات خود را به همه امور زندگی پراکنده است، در جهانی زندگی می‌کنیم که پای بشر از اعماق زمین و دریاها تا به ماه و کرات دیگر باز شده است و اختراعات و اکتشافات و اطلاعات عمیق بشر خصوصاً در قرن حاضر تحیر و شگفتی همگان را برانگیخته است و بالاخره در حالی با قرن بیستم خداحافظی می‌کنیم که بشر بیش از هر زمان در علوم مختلف به کنجکاوی و تکاپو پرداخته است.

دنیای گذشته در قلمرو علوم انسانی نیز تلاش‌های بسیار نموده است و در مباحث این علوم بیش از همه به تعلیم و تربیت خود و هموعان خود فکر کرده است. مباحث علوم تربیتی و روانشناسی به عنوان مهم‌ترین موضوع علوم انسانی، عمری به درازی عمر بشریت دارد. از دیرباز حکما، فلاسفه و اندیشمندان بسیاری به تعیین خط‌مشی تربیتی برای تعلیم و تربیت افراد جامعه ارائه طریق نموده‌اند. و تاکنون دهها تئوری و نظریه در قسالب مکاتب مختلف روانشناسی و علوم تربیتی ارائه داده‌اند و همچنان این تحقیقات و مطالعات در سازمانها و مجامع فرهنگی و علمی جهان ادامه دارد.

نگاهی گذرا به تاریخچه تعلیم و تربیت و روانشناسی جایگاه و موقعیت انسان امروزی را بهتر مشخص می‌نماید و نقد و بررسی آنچه که بر ما گذشته است ما را مجهز می‌سازد تا با چشم بازتری دنیای آینده را بنگریم و در برنامه‌ریزی‌های فکری و فرهنگی خطاهای گذشتگان را مرتکب نگردیم و نسل آینده را قربانی تنگ‌نظری‌ها و کج‌فهمی‌های خود ننمائیم.

بحث و تحقیق پیرامون روان آدمی و چگونگی تعلیم و تربیت آن در همه ادوار تاریخ بشری از مهمترین موضوعات فکری جوامع علمی بوده و هست، از حکمای قدیم یونان تا دانشمندان به نام امروز، همواره در تبیین حقایق مربوط به سیستم پیچیده روان

آدمی کوشیده و می‌کوشند. بقراط حکیم چگونگی مزاج آدمی را باعث حالتهای مختلف روانی می‌دانست افلاطون نیز به نقش تفاوت‌های فردی در کودکان توجه داشت، ارسطو که اغلب او را پدر روانشناسی خوانده‌اند نفس آدمی را به نفس نباتی، نفس حیوانی و نفس ناطقه تقسیم کرده و جلوه‌هایی برای هر کدام از این نفوس قائل شده است.

ادیان آسمانی و پیام‌آوران وحی خدایی به‌عنوان مطمئن‌ترین روانشناسان و مربیان هر جامعه تماماً کوشیده‌اند دست این بشر خاکی را گرفته و آنان را در جهانی وسیع‌تر از این جهان محدود سیر دهند و خود را از دیدگاه خالق خویش بنگرند، اسلام نیز به‌عنوان کاملترین و جامع‌ترین مکتب الهی به ترسیم حقیقت انسان پرداخته و پله‌های تکامل نفس آدمی را به او نشان داده تا از نفس اماره به معراج بلند نفس مرضیه دست یازد. و به عبارتی دیگر از اسفل السافلین به اعلیٰ علیین برسد.

در طول زمان اندیشمندان اسلامی چون ابن‌سینا، غزالی، خواجه نصیر، فارابی با استعانت و کنکاش در متون اسلامی در تبیین حقایق مربوطه به نفس آدمی بسیار کوشیده‌اند.

ریشه تحولات روانشناسی و تعلیم و تربیت امروز را باید در عصری جستجو کرد که به آن «رنسانس» می‌گویند. و رنسانس یعنی «تجدید حیات فرهنگی و ادبی»، سردمداران رنسانس اندیشه ترسیم جامعه‌ای منهای مسیحیت حاکم و به‌زبانی رساتر جهانی منهای خدای واحد را داشتند. تز «مذهب اصالت بشر» یا اومانیسیم که فرهنگ عصر رنسانس را ابلاغ می‌کرد از همینجا آغاز شد و تعریف انسان در تفکرات غیردینی این عصر و بعد از آن متفاوت و متضاد با آنچه که در کتب آسمانی آمده است تبیین گردید. در بینش اومانستی انسان جز ماده و جسم صرف چیز دیگری نیست و به‌قول یکی از اندیشه‌وران مسلمان، مفهوم بشر جدید غربی، نفس اماره مطلق است، انسان در این فرهنگ به‌صورت

بسی درمی‌آید که نه تنها خود را بالا نمی‌کشد تا به خدا برسد بلکه سعی می‌کند خدای را پائین آورد و به‌جای خدا بنشیند. پدران اومانیسیم در عصر رنسانس چون پیکو، و در قرن هجدهم مانند ژان ژاک روسو، ولتر و منتسکیو هر کدام به این نوع تفکر صراحت و نظم بخشیدند و در تغییر فرهنگ قرون وسطی به فرهنگ قرون جدید با حذف ارزش‌های الهی پایه‌های لامذهبی یا دئیسم (اعتقاد به خدا بدون اعتقاد به وحی و نبوت و همه احکام الهی) را بنا نهادند، در نتیجه اروپا خدا را از صحنه زندگی محو و در گوشه کلیسا حبس نمود. و از آن زمان تاکنون این نوع تفکر در جوامع غربی و شرقی قوت بیشتری یافته و به تبع آن تعلیم و تربیت و روانشناسی را نیز عمیقاً تحت تاثیر قرار داده است.

سیاستمداران استعمار نیز راه سودجویی و کامجویی را برای صاحبان قدرتهای صنعتی باز و با قتل عام‌های دسته‌جمعی و چپاول ثروت‌های طبیعی ملل دنیا خصوصاً جهان سوم راه را برای گسترش تمدن بی‌خدا هموار نمودند.

کم‌کم شاخه روانشناسی از شجره فلسفه جدا گشت و به‌صورت یک علم مستقل درآمد و روش مطالعه و تحقیق فرایندهای روانی از صورت نظری و تعقلی بیرون آمده و به ابزار مشاهده و تجربه و آزمایش که امتیاز محسوس داشت متوسل گردید و به‌جای بررسی نفس و وجود آن به بحث پیرامون حالات نفسانی و آثار آن که در رفتار مشهود است پرداخت و به بهانه روش علمی، مسایل انتزاعی چون روح، فطرت و تعالیم دینی از حیطه روانشناسی کلاسیک و تعلیم و تربیت علمی خارج شد و لذا بحث پیرامون این نوع مسائل غیرعلمی و غیرکاربردی قلمداد شد. و در نتیجه با چنین بینش و شناخت محدود از انسان، دانشمندان بسیاری در رشته‌های روانشناسی و علوم تربیتی دست به کار شدند و تئوری‌ها و نظریه‌های فراوانی را عرضه نمودند.

جان لاک در واقع پیشرو جنبش

روانشناسی تجربی است و معتقد است ذهن کودک هنگام تولد، لوح سفیدی بیش نیست و افکار و معلومات به وسیله حواس بدست می‌آیند. ژان ژاک روسو فیلسوف و مربی فرانسوی نظرات و اندیشه‌های خود را دربارهٔ رشد و پرورش کودک به‌طور جامع در کتاب و «امیل» تشریح کرده است و معتقد است کودک را باید به‌طور آزاد و طبیعی و به‌دور از هرگونه فشار و تحمیلی پرورش داد. ویلهلم وونت دانشمند آلمانی در سال ۱۸۷۹ نخستین آزمایشگاه روانشناسی را در دانشگاه «لایپزیک» تاسیس نمود و پس از آن روانشناسی نیز همانند علوم تجربی به آزمایش و سنجش محرک‌ها و پاسخ‌ها یا عوامل موثر در ایجاد رفتار پرداخت.

نظریه معروف چارلز داروین زیست‌شناس انگلیسی که به تئوری تکامل معروف است تحولی در روانشناسی عصر جدید ایجاد نمود، در این نظریه اعتقاد بر این است که موجودات زنده از تکامل موجودات اولیه تک‌سلولی به‌وجود آمده‌اند و تمامی موجودات زنده از نظر تاریخی حلقه‌های زنجیری هستند که به‌دنبال هم به یکدیگر پیوسته‌اند یکی از شاخه‌های این زنجیره بهم پیوسته نیز منتهی به وجود انسان شده است. صحت و سقم این فرضیه را به دیگران می‌سپاریم ولی روانشناسی امروز با پشتوانه این فرضیه انسان را حیوان برتر می‌داند، حیوانی که توانایی‌هایش گسترش یافته و با داشتن هوش بیشتر امکان استفاده بهتر از محیط را داراست.

ایوان پاولوف فیزیولوژیست مشهور روسی در اوایل قرن بیستم (۱۹۰۳) در پی آزمایش‌های متعدد موفق به کشف تئوری شرطی شدن کلاسیک شد که باب جدیدی را در چگونگی یادگیری مفتوح نمود. واتسون روانشناس آمریکایی نیز با استفاده از نظریه پاولوف موفق به بینانگذاری مکتب رفتارگرایی یا اصالت رفتار گردید، به اعتقاد واتسون فقط رفتار است که ملاک عمل قرار می‌گیرد به‌نظر او تنها ذهن و مفاهیم انتزاعی

ذهنی هیچکدام نمی‌توانند در پژوهش‌های علمی جایی داشته باشند؟ فردریک اسکین روانشناس دیگرم آمریکایی و آخرین سردمدار رفتارگرایان پژوهش‌های خود را به رفتار مشهود و محسوس محدود ساخت و پایهٔ شرطی شدن عامل را بنا نهاد و برای اثبات نظر خود آزمایش‌های متعددی با موش و کبوتر انجام داد.

روانشناسان مکتب گشتالت چون ورتایمی، کهلر و کافکا، ادراک را مهم‌ترین عامل یادگیری می‌دانند و معتقدند ادراک ما از عالم خارج به‌صورت کامل و واحد است و این خاصیت ذهن است که به مدرکات خویش نوعی سازمان می‌دهد.

نظریه پردازان شخصیت نیز از دیدگاه دیگری به انسان نگریستند و در بررسی شخصیت آدمی به تئاجی دست یافتند زیگموند فروید، عصب‌شناس و روانکار اتریشی، سازمان شخصیت را در سه بخش، نهاد (Id)، خود (Ego) و فراخود (Superego) قرار داد، به اعتقاد وی هرگاه این سه بخش به گونه‌ای هماهنگ با یکدیگر عمل کنند، فرد سازگار و خوشبخت خواهد بود و در صورتی که میان آنها تعارض و کشاکش پدید آید نتیجه‌ای جز اختلال شخصیت و ناراحتی‌های روانی نخواهد داشت، وی با تشریح سطوح آگاهی ذهن در سه بخش آگاه، نیمه‌آگاه و ناخودآگاه و همچنین طرح‌های مرگ و زندگی و کاربرد مکانیسم‌های دفاعی در تعادل روانی، تحولی در روانشناسی نوین ایجاد کرد. کارل گوستاو یونگ روانپزشک دیگر سوئیسی افراد را دو گونهٔ درون‌گرا و بیرون‌گرا طبقه‌بندی می‌کند و برای هرگونه، مشخصاتی را برمی‌شمارد. کسرچمی و شلدن دو روانشناس معروف شخصیت معتقدند می‌توان براساس جسم و جثه ظاهری فرد به حالات روحی و عاطفی او دست یافت.

از دانشمندان مکتب شناختی، نام «ژان پیاژه» از همه آشنا تر و درخشانتر است وی یکی از کسانی است که رشد کودک و مراحل

آن را مورد مطالعه قرار داده است و نظریه شناختی رشد را با تبیین مراحل و دوره‌های رشد ذهنی ارائه داده است نظرات و تئوری‌های پیاژه پیرامون هوش و توانایی‌های شناختی مورد توجه پژوهشگران دنیا قرار گرفت.

نظریات روانکاوان نیز تحولات جدی در روانشناسی ایجاد نمود، روانکاوانی چون فروید، آدلر، یونگ، هورنای، اریکسون و اریک فروم، هرکدام این مکتب روانشناسی را قوت بخشیدند، نظرات روانی - جنسی زیگموند فروید به‌عنوان بنیانگذار مکتب تحلیل روانی اثرات عمیقی در روانشناسی قرن بیستم برجای گذاشت. و اکنون نظرات او و دیگر روانکاوان به‌عنوان یک روش بالینی در تشخیص ناراحتی‌های روانی و درمان مورد استفاده قرار می‌گیرد. آنچه که از نظرات فروید در ارتباط با نقش غریزه جنسی مطرح است این است که به اعتقاد وی نیروهایی که موجب انگیزش کودکان در مرحله‌های مختلف رشد می‌شوند از یک منبع لذت‌بخش بنام «لیبدو» مایه می‌گیرد، به عقیده وی لیبدو یک نیروی کامجوی جنسی است که از زمان تولد کودک فعالیت می‌کند بدین ترتیب که منبع لذت در شیرخوارگی در لبها و دهان و زبان قرار می‌گیرد و از راه مکیدن ارضا می‌شود و سپس در روده‌ها و مخرج و سرانجام در آلت تناسلی نمودار می‌گردد وی معتقد است در حدود سنین چهار تا پنج سالگی لیبدو در محدوده دستگاه تناسلی متمرکز می‌شود، در این سن اغلب دیده می‌شود که توجه کودکان به دستگاه تناسلیشان جلب می‌شود به‌نظر فروید در مرحله سوم از رشد روانی جنسی که آن را مرحله آلتی یا فالیک می‌نامد کودک ناخودآگاه به تملک والد ناهمجنس خود تمایل نشان می‌دهد و مایل است او را تصاحب نماید، فروید احساس گناه شدید ناشی از این تمایلات جنسی را در پسران عقده اودیپ و در دختران عقده الکترای می‌نامد، او معتقد است که حل این عقده و همانندسازی کودک با والد همجنس از

اهمیت خاصی برخوردار است زیرا پیدایش تمام بیماری‌های روانی به حل ناموفق این عقده مربوط می‌شود.

فروید خواسته یا ناخواسته با ارائه تئوری روانی جنسی خود بهانه مناسبی به دست شهوت پرستان و بی‌قیدان داد و تز آزادی جنسی و به دنبال آن آزادی بی‌قید و شرط زنان و مردان، توجهی به اصطلاح علمی یافت.

در حال تاریخچه روانشناسی و تعلیم تربیت دنیای امروز چنین نشان می‌دهد که هزاران پژوهشگر با فرهنگ و اندیشه‌های مختلف در کار بوده و هستند تا سیستم پیچیده روان آدمی را کشف و اصولی را برای تعلیم تربیت نسل بشر تبیین نمایند.

در اینجا با احترام و ارادت، به آن عده از اندیشه‌وران گذشته و حال که صادقانه در کشف مکانیسم‌های روحی و روانی انسان تلاش و راه را برای حرکت به سوی ترقی و تکامل باز نموده‌اند لازم است تکلیف‌مان را با روانشناسی و تعلیم و تربیت منهای خدا روشن سازیم. اگر نسل قرن بیستم قربانی تر «انسان منهای ایدئولوژی» گردید و به بهانه روش‌های علمی دست او از دنیای عمیق و وسیع متافیزیک کوتاه شد، این تیغ تیز خوش‌رنگ و لعاب را نباید برگردن نسل قرن بیست و یکم نیز نهاد. قرینی که مطمئناً دنیایی وسیع‌تر و پیچیده‌تر از دنیای ما خواهد داشت.

سؤال ما این است اگر صحت اندیشه‌های علمی که پس از رنسانس در اختیار تعلیم و تربیت قرار گرفت تأیید شده است و روانشناسان و متخصصین علوم تربیتی بر این مبنا اصولی را برای هدایت و راهنمایی کودکان برنامه‌ریزی نموده‌اند چگونه است که نسل امروز در سردرگمی، بی‌هدفی و بی‌ثباتی غوطه می‌خورد و تشویش و نگرانی و اضطراب از ویژگی‌های نسل به اصطلاح متمدن امروزی گردیده است. هم‌اکنون در اکثر کشورهای جهان کودک پس از تولد و تربیت در خانواده به کودکان و سپس به دبستان، دبیرستان و دانشگاه هدایت می‌گردد

و این مراکز و دهها مراکز دیگر آموزشی به امر تعلیم و تربیت نسل جوان همت می‌گذارند، علاوه بر این وسایل تبلیغی و ارتباطی چون رادیو، تلویزیون، ویدئو، سینما و تئاتر در انتقال فرهنگ و ادب نقش بسزایی را ایفا می‌نمایند، با این وجود چه شده است که هرچه زمان می‌گذرد پای‌بندی بشر به ارزش‌ها و معیارهای اخلاقی و انسانی سست‌تر و متزلزل‌تر می‌گردد، مشکلات و معضلات روحی و روانی نسل جوان امروز حاکی از آن است که این همه تلاش توانسته است پاسخگوی نیازهای عاطفی و اخلاقی بشر را بنماید و او را به زندگی خویش مطمئن سازد.

بررسی مکاتب مختلف روانشناسی امروز نشان می‌دهد که هر مکتب از زاویه‌ای بر کودک نگرسته و از همان زاویه نیز به تعریف کودک و توانایی‌های او پرداخته است.

ما معتقدیم جامعه روانشناسی باید در روشنایی به کودک و انسان و توانایی‌های او بنگرد و این روشنایی فقط با سلاح دین امکان‌پذیر خواهد بود. اگر چنین در پی رمز و راز مربوط به نفس آدمی بکوشیم آنگاه به فرمایش علی (ع) «معرفة النفس انفع المعارف» خواهد بود و چشمان بشر به حقایق وجود خویش روشن خواهد گردید.

مطمئناً در قرن بیست و یکم صنعت و تکنولوژی تأثیر بیشتری بر ساختار جامعه برجای خواهد گذاشت لذا تعلیم و تربیت باید در جهت دادن به ابزار و وسایل و تکنولوژی و استفاده منطقی و اخلاقی از آنها تلاش بینه نماید و مظاهر آموزشی تمدن امروز چون رادیو، تلویزیون، فیلم و ویدئو و امثالهم را در اختیار بگیرد و این ابزار فرهنگی را از دست بی‌فرهنگان و ناهلان نجات بخشد.

هم‌اکنون در همان ممالکی که خاستگاه همین تئوریه‌ها و نظریات روانشناسی است سردرگمی و اضطراب و تعارض روانی خود بر بسیاری از انسانها سایه افکنده است، بسیاری از مردمان این سرزمین‌ها که از خدا

بریده و تکیه‌گاهی مطمئن برای خویش نمی‌یابند در گرداب اضطراب و اختلالات روحی گرفتار آمده و خود را محتاج روان درمانی می‌دانند میزان بالای مصرف داروهای آرامبخش و مراجعات فراوان به کلینک‌های روان‌درمانی و روانپزشکی صدق ادعای ما را تأیید می‌نماید.

آمار و ارقام نیز سخن از سردی و بی‌رویی جهان دارد، میزان خودکشی‌ها، طلاقها، تزلزل خانواده‌ها، سرقت‌ها، قتل‌ها، افسردگی‌ها، بی‌غیرتی‌ها، فحشاء و پایمال کردن صدها ارزش انسانی نشان از بی‌رمقی و بی‌حالی روانشناسی و تعلیم و تربیت منهای خدا در جهان دیروز و امروز دارد.

اگر تعلیم و تربیت جهان همان مسیری را که امروز طی می‌نماید ادامه دهد باید قرن بیست و یکم را قرن تعلیم و تربیت تاریک نام نهاد. فاجعه‌ای که بشر را به اضمحلال فرهنگی و ابتذال اخلاقی می‌کشاند و او را به موجودی غیر از انسان مبدل خواهد ساخت در این صورت قرن بیست و یکم شاهد روزافزون بسیاری از بیماری‌های روانی از انواع نوروها و سایکوزها - دو دسته از مهمترین بیماری‌های روانی - خواهد بود، اضطراب، تشویش، افسردگی، سردرگمی، ترس و نگرانی، تزلزل روحی و شخصیتی، فرار از اجتماع و از همه مهمتر از خود بیگانگی بسیاری از مردمان قرن بیست و یکم را تهدید خواهد نمود.

**\* اضطراب، تشویش، افسردگی، سردرگمی، ترس و نگرانی، تزلزل روحی و شخصیتی، فرار از اجتماع و از همه مهم‌تر از خود بیگانگی بسیاری از مردمان قرن بیست و یکم را تهدید خواهد نمود.**

اگر برخی روشنفکران با «تز انسان منهای خدا» پایه‌های انسانی و اخلاقی بشر را متزلزل ساختند و این قرن را به قرن ابتذال اخلاقی تبدیل کردند ما قرن بیست و یکم را از

سقوط در این گرداب مخوف و وحشتناک نجات بخشیم و ارزش‌های انسانی او را احیا نمایم و این ممکن نیست مگر اینکه در تحلیل‌های روانشناسی و تعلیم و تربیت خود جایگاه خدای خالق را نیز مشخص نمایم. ما معتقدیم انسان برای شناخت خود تا از دیدگاه خالق و صانع خویش بر خود ننگرد همواره ناشناخته خواهد ماند، دنیا چه بخواید و چه نخواهد برای کشف حقایق مربوط به نفس و روان و عقل بشر باید به ریسمان الهی چنگ زند و از ادیان الهی و خصوصاً کامل‌ترین آن یعنی مکتب اسلام برای شناخت و تفسیر هستی از جمله انسان استمداد بطلبید.

از نظرگاه مکتب ما انسان یک موجود ناشناخته نیست اگر تعریف انسان غربی از خودش یک تعریف مبهم و مجهول است در مکتب ما چهره او به خوبی و روشنی ترسیم گردیده است، او می‌داند از کجا آمده و به کجا خواهد رفت و بهر چه کاری خلق شده است. این مکتب در مسیر رشد انسان دست او را می‌گیرد و از این دنیای محدود بالا می‌کشد و در یک عالم وسیع‌تر و متعالی‌تر پرواز می‌دهد. آنقدر او را بالا می‌کشد و به کمال می‌رساند که خداوند او را به جانشینی خود بر روی زمین منصوب می‌نماید و او را لایق و شایسته و «تبارک‌الله احسن الخالقین» می‌شمارد، پشتوانه روانشناسی و تعلیم و تربیت چنین مکتبی آیات و دستورات و قوانین محکمی است که از سوی خالق هستی و انسان تبیین گردیده است. لذا چنین نگاهی به انسان معتمن‌ترین و عالی‌ترین نگاهی است که می‌تواند بشر و دنیای او را به بوستانی تبدیل نماید که همه افراد آن یار و دلسوز یکدیگر و فضای آن فاقد هر نوع آلودگی و پلیدی باشد.

در بینش مکتبی ما انسان آنگونه‌ای که فروید ترسیم می‌نماید موجود کامجو و لذت‌جوی جنسی نیست و آنگونه که از تئوری داروین استفاده می‌شود انسان حیوان برتر نیز نیست و اساساً او را از جوهره‌ای دیگر می‌داند که همان جوهر، وجه افتراق انسان و حیوان است و افتخار او را در تفاوت با حیوان،

«تفخت فیه من روحی»، این همان چیزیست که روانشناسان دنیا سخت از آن غافل بوده و هستند و آنان خوب می‌دانند که اگر عامل خداوند را در کارشان دخیل نمایند باید زیرآب بسیاری از تئوری‌هایشان را که باعث شهرتشان شده است زده شود. یک نمونه اینکه هر کتاب روانشناسی را که ورق می‌زنیم عوامل وراثت و محیط را دو عامل مهم در رشد محسوب می‌بینیم و از عامل مهمتری که در بینش مذهبی ما از آن به فطرت ذکر شده است غافل مسانده‌اند. ما فطرت را اصل‌الاصول روانشناسی اسلامی می‌دانیم و نقش آنرا در رشد آدمی بسیار جدی و مهم می‌شماریم. ولی متأسفانه در تعلیم و تربیت اکثر کشورهای جهان جایی برای مفاهیم و مضامین دینی باقی نمانده است. بشر گستاخ امروزی آنقدر بر یافته‌ها و دست‌آوردهای خود مطمئن است که خود را بی‌نیاز از دستورات و قوانین دینی می‌داند، غافل از آنکه علوم انسانی و خصوصاً سیستم روانی انسان پیچیده‌تر از آنست که تفسیر و تعبیر آن به‌طور دقیق و کامل از خودش ساخته باشد.

در این اواخر عمر قرن بیستم و در آستانه تولد قرن بیست و یکم لازم است به‌طور جدی تحولات بنیادی در نظام آموزشی فعلی که آزمایش خود را داده و عدم کارایی خود را به ثبوت رسانده است بوجد آوریم و با دقت و با پشتوانه‌ای معنوی به نظام آموزشی خود دوباره بنگریم و زنگارهای آنرا بزداییم. بشر امروزی تا زمانی که قوانین و تعالیم دینی را مربوط به قرون گذشته بداند و ارزش‌های دینی را مغایر با علم و تکنیک و تکنولوژی و تمدن تلقی کند امید به نجات و رشد و تعالی نمی‌تواند داشته باشد.

به‌خاطر نسل قرن بیست و یکم هم که شده باید سخن پوست‌کنده خود را با محافل مدعی روانشناسی و علوم تربیتی بزیم، نگفتن و تعارف کردن و ترس از برچسب و مارک تحجر و دگم خوردن نتیجه‌ای جز قربانی کردن نسل آینده به‌دنبال نخواهد داشت. حرف ما اینست که در کنار ارائه تئوری‌های مشاوره و

روان‌درمانی چون رفتار درمانی، واقعیت درمانی، بازی درمانی، گفتار درمانی و روان‌کاوی و دهها روش دیگر باید به خدادرمانی نیز پناه برد که ریشه درمان همه اضطراب‌های روحی در آن نهفته است.

**\* حرف ما اینست که در کنار ارائه تئوری‌های مشاوره و روان‌درمانی چون رفتار درمانی، واقعیت درمانی، بازی درمانی، گفتار درمانی و روان‌کاوی و دهها روش دیگر باید به خدا درمانی نیز پناه برد که ریشه درمان همه اضطراب‌های روحی در آن نهفته است.**

و به‌زبانی روشن‌تر کسانی که با خدا زندگی می‌کنند و قدم به قدم با او به پیش می‌روند اساساً دچار چنین اضطراب‌هایی که دنیای غرب غرق در آن است نمی‌شوند. لذا برای آرامش روانی و به اصطلاح قرآن برای اطمینان قلب باید به ذکر او اندیشید و او را که چه خواهیم و چه نخواهیم به‌سوی رجعت خواهیم نمود عامل اصلی در زندگی خویش محسوب داریم. و حرف آخر اینکه باید علمایی از حوزه و اساتیدی از دانشگاه در نگارش و تدوین تعلیم و تربیت و روانشناسی اسلامی عمیقاً بکوشند و آن را به دنیا عرضه نمایند تا صاحبان اندیشه و قلم و مدعیان روانشناسی بدانند حرف اول و آخر در موضوع علوم انسانی را باید از زبان مکتب بشنوند و کشفیات خود را براساس اصول شناخته شده مکتب ارائه دهند.